

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

تحقیق محقق اصفهانی در تحلیل «وجوب تخیری شرعی» بر پنج فرض ثبوتی مبتنی است که از میان آن‌ها، تنها صورت پنجم قابلیت تصویر معقول «تخیر مولوی شرعی» دارد. در این صورت، هر یک از اطراف واجب فی نفسه تام الملاك و مقتضی ایجاب تعیینی است؛ با این حال، شارع به ملاک ثانوی «مصلحة الإرفاق و التسهيل» رخصت ترک هر یک را به اتیان عدل دیگر جعل می‌کند. بدین سان، وجوب تخیری از جمع دو عنصر حاصل می‌شود: ایجاب مستقل بر هر طرف و ترخیص بدلی در ترک مشروط به بدل. بر این مبنا، نه ارجاع به «قدر جامع» لازم است (که به تخیر عقلی می‌انجامد)، و نه فروکاست به تزام امتثالی. تخیر، تماماً مولوی و برخاسته از جعل شارع است. ما در تبیین ثواب و عقاب نیز معیار را «خطاب معتبر» می‌دانیم، نه صرف استیفاء یا تفویت ملاک؛ بنابراین با تعدد امر، در فرض ترک جمیع، مقتضای قاعده تعدد عقاب است. برای رفع این محذور، محقق اصفهانی به «مصلحة التسهيل» تمسک می‌کند؛ اما تحلیل دقیق نشان می‌دهد که تسهیل، شأن امتثالی دارد و در مقام جعل نقشی ندارد؛ لذا بدون تحدید موضوع مؤاخذه یا عدول به «وجوب واحد بدلی»، وحدت عقاب توجیه نمی‌شود. از این رو، ابتناء تحلیل بر «مصلحة التسهيل» نه از نظر ثبوتی متقن است و نه از نظر اثباتی حجت دارد. نتیجه نهایی این تحقیق، بازگشت چارچوب به تقریر آخوند خراسانی است: «الوجوبُ التخيري سنخٌ من الوجوب»؛ یعنی جعل الزام از آغاز به نحو تخیری واقع شده است، نه جمع چند وجوب تعیینی با ترخیص پسینی. در این ساختار، ترخیص وصف ذاتی سنخ جعل است و نیازی به تسهیل ملاکی ندارد. مبنای مختار نیز آن است که شارع، بر پایه‌ی اختیار مولوی خویش، ترخیص بدلی را جعل می‌کند، نه به ملاک تسهیل؛ و معیار اطاعت و عصیان همواره «خطاب مولوی معتبر» است، نه غرض و ملاک.

نظریه سوم: تقریر آخوند خراسانی

در واجب تخیری، خطاب شارع معمولاً به صورت «أحد الشيئين أو الأشياء» القا می‌شود. پرسش اصولی این است که حقیقت این تخیر چیست: آیا تخیر، جعل شرعی مستقل دارد، یا آنکه در برخی فروض، عقل پس از کشف ملاک و جامع، وظیفه را به نحو «تطبيق کلی بر افراد» تحلیل کرده و تخیر صرفاً عقلی است؟ محقق خراسانی دو فرض را مطرح می‌کند که فرض اول ایشان ناظر به فرض وحدت غرض است؛ بدین معنا که مولا یک غرض بیش‌تر ندارد و هر یک از اطراف، مستقلاً محقق تمام آن غرض است. محل نزاع در این نظریه آن است که با احراز وحدت غرض، جامع حقیقی واحد میان اطراف لازم می‌آید و امر در واقع به آن جامع تعلق گرفته، و تخیر، عقلی خواهد بود نه شرعی.

صورت اول: تخیر عقلی در فرض غرض واحد و کشف جامع حقیقی

آخوند خراسانی می‌فرماید: اگر امر به «أحد الشيئين» به ملاک وجود «غرض واحد» باشد، به گونه‌ای که هر یک از دو طرف به تنهایی تمام آن غرض را تحصیل کند، در حقیقت امر، واجب همان «جامع» بین آن دو است و تخیر میان افراد، تخیر عقلی است، نه شرعی. مستند این تحلیل، قاعده فلسفی «الواحد» است؛ به تعبیر ایشان:

إن كان الأمر بأحد الشيئين بملاك أن هناك غرضاً واحداً يقوم به كلّ واحد منهما... كان الواجب في الحقيقة هو الجامع بينهما و

كان التخيير عقلياً؛ وذلك لوضوح أنَّ الواحد لا يكاد يصدر من الاثنين بما هما اثنان ما لم يكن بينهما جامعٌ في البين.[1]

بر این اساس، ذکر افراد در لسان دلیل، در حقیقت برای بیان و تنبیه بر وجود همان جامع و مصادیق آن است، نه جعلِ تخيير شرعی مستقل.

مبانی و لوازم نظریه

- 1- وحدتِ غرض: فرضِ اساسی آن است که مولا تنها یک غرض دارد و هر یک از اطراف، مستقلاً تمام آن غرض را تحصیل می‌کند.
- 2- قاعده الواحد و سنخیت: تحققِ اثرِ واحد از امور متعدّد، بدون سنخیت و جامع، ممتنع است؛ پس وجودِ جامعِ حقیقی لازم می‌آید.
- 3- تعلّق امر به جامع: متعلّق واقعی امر، جامع واحد است و افراد مذکور در خطاب، صرفِ مصادیق آن جامع‌اند.
- 4- تخيير عقلي: پس از کشفِ جامع، عقل مکلف را در انطباقِ کلی بر هر یک از مصادیق مخیر می‌یابد؛ «تخيير» جعلِ شرعی زائد ندارد.
- 5- نتیجه عملی: امتثال با اتیانِ هر مصداقِ جامع حاصل و امر ساقط می‌شود؛ تعدد اطراف، صرفاً تکثّر افرادِ جامع است نه تکثّر واجبات.

ادله نظریه

استدلال ملاکی (ثبوتی): با فرضِ «غرض واحد» که هر یک از اطراف آن را تماماً تحصیل می‌کند، اثرِ واحد از امور متعدّد صادر شده است. طبق قاعده «الواحد لا یصدر إلا عن الواحد»، صدورِ واحد از متعدّد بما هم متعدّد محال است، مگر آنکه «جامعِ سنخی» میان آن‌ها مفروض باشد. پس ناگزیر جامعِ حقیقی واحدی در کار است و امرِ مولا متعلّق به همان جامع خواهد بود. به‌عنوان مثال، در خصال کفاره (عتق، صوم، اطعام)، اگر غرضِ شارع واحد باشد (مثلاً جبرانِ هتک یا تدارکِ حق)، هر سه خصله به لحاظی سنخ مشترک دارند که همان جامعِ مربوط به تدارکِ آن غرض است؛ لذا امر به جامع تعلّق گرفته و اتیانِ هر خصله امتثالِ آن امر است.

تحلیل اثباتی خطاب: هرچند لسانِ دلیل، افراد را می‌شمارد—أحد هذه الخصال—، امّا این شمارش، از بابِ «بیانِ مصادیقِ جامع» است، نه جعلِ تخيير مستقل. در نتیجه، ظهورِ ابتداییِ تخيير شرعی با این تحلیل به «تخيير عقلي» برمی‌گردد.

صورت دوم: تعدد اغراض و «سنخ من الوجوب» در واجب تخيیری

در فرض دومِ تقریرِ آخوند خراسانی، اطرافِ واجبِ تخيیری بر اغراضِ مستقل مبتنی‌اند؛ غرضِ مترتّب بر عتق، غیر از غرضِ مترتّب بر اطعام است و از این رو «جامعِ حقیقی واحد» که امر به آن تعلّق گیرد مفروض نیست. پرسشِ اساسی این است که در چنین ظرفی، حقیقتِ تخيير چیست: آیا باز هم می‌توان تخيير را به «تخيير عقلي» برگرداند، یا آن‌که باید به «تخيير شرعی» با ساختار خاص ملتزم شد؟ آخوند در کفایه تصریح می‌کند که در این فرض، نه «واجب واحد لا بعینه» قابلِ تصویر است و نه «وجوب هر یک مع السقوط بفعل الآخر»؛ بلکه «نحو/سنخ من الوجوب» در کار است که به‌واسطه آثارش شناخته می‌شود. ایشان می‌فرماید:

و إن كان بملاك أنه يكون في كلّ واحد منهما غرض لا يكاد يحصل مع حصول الغرض في الآخر بإتيانه، كان كلّ واحد واجباً بنحو من الوجوب.

یستكشف عنه تبعاته من عدم جواز تركه إلا إلى الآخر، و ترتّب الثواب على فعل الواحد منهما و العقاب على تركهما.[2]

عبارت محوری و دو قرائت ممکن

محورِ فهم، جمله «لا یکاد يحصل مع حصول الغرض في الآخر بإتیانه» است. دو قرائت در میان شارحان مطرح است:

1- قرائت تضاد اغراض (عدم قابلیت جمع): با اتیان یکی و حصول غرض خاص آن، غرض طرف دیگر بالمره منتفی و بی وجه می شود؛ حتی اگر هر دو فعل اتیان شود، اجتماع دو غرض ممتنع است. بر این مبنا، اغراض متضاد و غیرقابل جمع اند، و همین جاست که مسلک محقق اصفهانی از آخوند جدا می شود؛ زیرا ایشان قائل به قابلیت جمع اغراض با اتیان هر دو فعل است.

2- قرائت عدم انطباق غرض این بر فعل آن: مراد، نفی جایگزینی اغراض است، نه نفی امکان جمع. یعنی غرض قائم به عتق با اطعام تحصیل نمی شود و بالعکس؛ هر غرض به فعل خاص خود متقوم است. اما اگر هر دو فعل اتیان شود، فی نفسه جمع دو غرض معقول و ممکن است؛ عبارت تنها می گوید: «غرض این، با فعل آن حاصل نمی شود»، نه اینکه «با تحقق غرض آن، غرض این ممتنع گردد». قرینه داخلی عبارت کفایه بر ترجیح قرائت دوم آن جاست که آخوند بلافاصله می افزاید: «ولا کلّ واحد منهما تعیناً مع السقوط بفعل أحدهما، بداهة عدم السقوط مع إمكان استيفاء ما في كلّ منهما من الغرض...»؛ یعنی با فرض امکان استیفای غرض مستقل هر طرف، سقوط غرض طرف دیگر به صرف اتیان یکی، بدیهتاً منتفی است. این تعبیر، امکان جمع اغراض را مفروض گرفته و صرفاً «بدلیت اغراض» را نفی می کند، نه قابلیت اجتماع را.

بنابر این مبنا، چون جامع حقیقی واحد در کار نیست، امر به جامع تعلّق نمی گیرد و تخییر عقلی صرف نیز جا ندارد. آخوند می فرماید: هر یک از اطراف «واجب است بنحو من الوجوب» که از طریق تبعات و آثارش شناخته می شود: عدم جواز ترک هر یک، مگر به ترک آن به سوی عدل دیگر. به بیان دیگر، ترک هر طرف بما هو ممنوع است، مگر آنکه ترک آن در ضمن تحقق طرف دیگر واقع شود. امتثال یکی از دو طرف، مقتضی ثواب است؛ زیرا حداقل مطلوب تحصیل شده است. اما عقاب در این سنخ، واحد است؛ زیرا عنوان مبعوض، «ترک مجموع ما هو الواجب» است، نه دو عنوان مستقل. به اصطلاح، عقاب بر «ترک المجموع» بار می شود، نه بر «ترک الجمیع» و تک به تک.

ثمرة این تحلیل آن است که در این صورت، نه می توان گفت «واجب، أحدهما لا بعینه» است—زیرا تعدد اغراض، مانع از ارجاع امر به جامع یا مفهوم مردّد می شود—و نه می توان به «وجوب هر یک مع السقوط بفعل الآخر» تن داد—چراکه با امکان استیفای غرض مستقل طرف دوم، سقوط آن به صرف اتیان اول، بی وجه است—و نه «وجوب عینی هر دو» به اطلاق، معقول است؛ زیرا در فرض عدم امکان جمع، ایجاب هر دو غیر جایز خواهد بود. ایشان می فرماید:

فلا وجه في مثله للقول بكون الواجب هو أحدهما لا بعينه مصداقاً ؛

و لا مفهوماً، كما هو واضح ، إلا أن يرجع إلى ما ذكرنا فيما إذا كان الأمر بأحدهما بالملاك الأوّل من أن الواجب هو الواحد الجامع بينهما. و لا أحدهما معيّناً مع كون كلّ منهما مثل الآخر في أنّه واف بالغرض. [و لا كلّ واحد منهما تعييناً مع السقوط بفعل أحدهما، بداهة عدم السقوط مع إمكان استيفاء ما في كلّ منهما من الغرض و عدم جواز الإيجاب كذلك مع عدم إمكانه]، فتدبر. [3]

مبانی و لوازم نظریه

1- تعبیر به «سنخ من الوجوب» در کلام ایشان ابهام دارد و سنخ مزبور دقیقاً به واسطه آثار سه گانه اش تعریف می شود و از این جهت، نه به «وجوب تعینینی مستقل» منحل می گردد و نه به «وجوب واحد لا بعینه»؛ بلکه «وجوب لزومی تحصیل أحد الأمرین» است با تبعات معین.

2- اما راجع به نسبت «عقاب واحد» با تعدد اغراض باید گفت محور عقاب، عنوان مخالفت تکلیف «تحصیل أحد الأمرین»

است؛ واحد بودن موضوع عقاب (ترک مجموع) با تعدد اغراض منافات ندارد.

3- همچنین از تصریح آخوند به «عدم السقوط مع إمكان الاستيفاء» استفاده می‌شود که در ظرف امکان، امتثال هر دو فعل، علی‌حده مطلوب است و با اتیان هر دو، جمع دو غرض ممکن؛ لکن تکلیف ابتدایی، به تحصیل أحدهما تعلق گرفته و تخییر شرعی را اثبات می‌کند.

4- در صورت تعدد اغراض، «جامع حقیقی» در کار نیست تا امر به آن تعلق گیرد؛ قاعده «الواحد» نیز مجرای خود را از دست می‌دهد.

5- حقیقت تخییر، «شرعی» است؛ نه بر تخییر عقلی قابل ارجاع است و نه بر «واجب واحد لا بعینه».

6- ساختار این سنخ با سه اثر شناخته می‌شود: اشتراط ترخیص ترک به اتیان بدل، ترتب ثواب بر امتثال واحد، و وحدت عقاب بر ترک مجموع. [4]

تقریر نظریه آخوند: «سنخ من الوجوب» در فرض تعدد اغراض

پس از روشن شدن صورت دوم از تقریر آخوند خراسانی در واجب تخییری—جایی که اغراض متعدد است و جامع حقیقی واحد در کار نیست—سؤال اساسی آن است که «سنخ الزام» در این گونه واجب چگونه تحلیل می‌شود. آیا می‌توان آن را به وجوب تعیینی بازگرداند یا به استحباب فروکاست، یا آن که با سنخی مستقل از جعل مولوی مواجهیم؟ آخوند در کفایه می‌گوید: سنخ حکم از رهگذر آثارش شناخته می‌شود: عدم جواز ترک هر طرف مگر به بدل، ترتب ثواب بر فعل واحد، و عقاب واحد بر ترک مجموع.

تحلیل مرحوم روحانی: برزخی میان وجوب تعیینی و استحباب

در تقریرات متأخر، این معنا با تعبیر «وجوب وسط بین الوجوب التعیني والاستحباب» صورت‌بندی شده است. صاحب منتقی تصریح می‌کند:

يمكن أن نوضحه بأنه إرادة وسط بين الإرادة الاستحابية والإرادة الوجوبية؛ فهي أقوى من إرادة الاستحباب، ولذا لا يجوز ترك متعلقها مطلقاً، وأضعف من إرادة الوجوب، ولذا يجوز ترك متعلقها إلى بدل. [5]

موضوع جعل در واجب تخییری «أحد الأطراف» به نحو بدلی است؛ نه «جميع الأطراف» (تا وجوب جمع لازم آید) و نه «جامع حقیقی» (تا تخییر به عقل بازگردد). سنخ الزام، «اراده‌ای وسط» است؛ یعنی از استحباب قوی‌تر است، چون ترک جميع اطراف جایز نیست؛ و از وجوب تعیینی ضعیف‌تر است، چون ترک هر فرد بما هو، با اتیان بدل، مأذون است. اگر حکم اطراف صرفاً استحباب بود، ترک جميع جائز می‌بود، حال آن که در واجب تخییری ترک همه اطراف ممنوع است؛ پس شدت الزام از استحباب فراتر است. اگر هر طرف به وجوب تعیینی مکلف بود، امتثال کامل متوقف بر اتیان همه اطراف بود و ترک هر فرد معصیت؛ حال آن که در واجب تخییری اتیان «واحد منها» مسقط است و ترک فرد مع العوض مأذون؛ پس شدت الزام از وجوب تعیینی فروتر است. تعبیر صاحب کفایه که فرمود: «واجب بنحو من الوجوب يُستكشف عنه تبعاته» ظهور در سنخ مستقل دارد که با سه اثرش تعریف می‌شود، نه با ارجاع به جامع یا انحلال به چند وجوب. به این معنا که شدت الزام در مقام حکم بین دو مرتبه قرار دارد: منع از ترک جميع، و ترخیص در ترک فرد مع البدل. در نتیجه سنخ وجوب در واجب تخییری، سنخی مستقل و «برزخی» میان وجوب تعیینی و استحباب است. این سنخ همان «نحو من الوجوب» است که آخوند به آن تصریح کرده و در کلام صاحب منتقی به «إرادة وسط» تبیین شده است.

نقدی بر کلام مرحوم روحانی

پرسش اصلی این است که «سنخ الزام» در اینجا چگونه تحلیل می‌شود: آیا باید آن را «مرتبه‌ای برزخی میان وجوب تعیینی و استحباب» دانست، یا می‌توان آن را به «وجوب تعیینی مشروط» بازگرداند؟ به نظر می‌رسد کلام مرحوم روحانی قابل پذیرش نیست؛ زیرا در منطق تقسیم احکام، حصر عقلی برقرار است: الفعل إما يجوز تركه أو لا يجوز؛ خروج از این ثنویت به «حکم

ششم» (احکام سته) مبنای روش‌مندی ندارد. تعبیر «اراده وسط» — اگر به مقام جعل بازگردد — یا باید در چارچوب همان وجوب/استحباب تفسیر شود، یا صرفاً سطح شدت طلب را تبیین کند، نه تأسیس درجه‌ای مستقل در سلسله احکام.

به نظر ما مقصود از «نحو/سنخ من الوجوب» در کلام آخوند، تأسیس درجه جدیدی از حکم نیست، بلکه نشان دادن «نحوه جعل» است: هر طرف، تعیناً واجب است، لکن «مشروط به ترک بدل». به تعبیر اصولی، ترخیص در ترک هر فرد مقید به اتیان عدل دیگر است: «لا يجوز ترك كل واحد منهما إلا إلى الآخر». موضوع حکم، «أحد الأطراف» به نحو بدلی است؛ جعل واحد تخیری که الزام آن بر مجموعه بدائل وارد می‌شود. این بیان ظهور در «نحوه جعل الزامی تخیری» دارد، نه در تأسیس حکمی مستقل میان وجوب و استحباب. با اتیان یکی از اطراف، «تمام آثار واجب تعیینی» بر همان فرد بار می‌شود؛ ثواب و سقوط الزام به عنوان همان فرد معین، نه به عنوان عنوان جامع. حتی اگر در موردی جامع انتزاعی تصور شود، ثواب ناظر به غرض حاصل از همان فرد است، نه «مطلق غرض».

بنابراین، نظریه «وجوب وسط» اگر به معنای حکم ششم تلقی شود، با حصر عقلی «جواز ترک/عدم جواز ترک» ناسازگار می‌نماید و توسعه «احکام خمسه» به «احکام سته» را اقتضا می‌کند؛ امری که مبنای پذیرفته‌شده‌ای در صناعت اصولی ندارد. نظریه «تعیینی مشروط» در چارچوب احکام خمسه می‌گنجد: ماهیت حکم، وجوب است؛ تخیر صرفاً به نحو تقیید ترخیص در ترک فرد به اتیان بدل تحلیل می‌شود. لذا از عبارات آخوند، اثبات «وجوب وسط» به عنوان حکم مستقل میان وجوب و استحباب دشوار است؛ ظاهر «بنحو من الوجوب» به «نحوه جعل الزام تخیری» ناظر است، نه به تأسیس درجه‌ای جدید در احکام. تحلیل اقرب به صناعت آن است که واجب تخیری «واجب تعیینی مشروط» است.

پاسخ به دو ابهام در کلام آخوند خراسانی

در صورت دوم واجب تخیری نزد آخوند — فرض تعدد اغراض و عدم جامع حقیقی — عبارت‌های کلیدی‌ای در کفایه آمده که نیازمند توضیح‌اند: یکی نفی «أحدهما لا بعینه»، و دیگری عبارت معترضه‌ای که در آن از «عدم السقوط مع إمكان الاستیفاء» سخن می‌گوید.

۱- ردّ «أحدهما لا بعینه» مفهوماً و مصداقاً

نصّ آخوند چنین است: «لا وجه للقول بأن الواجب أحدهما لا بعینه مصداقاً ولا مفهوماً»؛ یعنی نفی مصداقاً به این معنا که «فرد مردّد» متعلق امر قرار نمی‌گیرد؛ زیرا امر به مردّد غیر منطبق بر فرد معین، محال است؛ و نفی مفهوماً به این معنا که عنوان کلی «أحدهما» به عنوان جامع مفهومی نیز متعلق امر نیست؛ زیرا در فرض تعدد اغراض، جامع واقعی/سنخی مفروض نیست تا امر به آن تعلق گیرد. به علاوه، آخوند تصریح می‌کند: «ولا أحدهما معیناً مع كون كل منهما واقياً بغرضه»؛ یعنی تا وقتی هر طرف غرض مستقل خود را وافی است، جعل وجوب تعیینی مطلق بر یکی به نحو تعیین وجهی ندارد. حاصل این دو نفی آن است که نه «تخیر عقلی مبتنی بر جامع» پذیرفته است و نه «واجب واحد لا بعینه» و نه «تعیین یکی» در فرض تساوی اطراف در وافی بودن به غرض خود.

۲- مقصود از «ولا كل واحد منهما تعیناً مع السقوط بفعل الآخر»

عبارت معترضه چنین است: «ولا كل واحد منهما تعیناً مع السقوط بفعل الآخر، بدهاة عدم السقوط مع إمكان استیفاء ما في كل منهما من الغرض...». ظاهر نخستین این کلام، نفی «سقوط مطلق» است؛ اما با دقت روشن می‌شود مراد، نفی سقوط «غرض» هر طرف به صرف اتیان طرف دیگر است، نه نفی تقیید «وجوب» به شرط ترک بدل. توضیح آن که «عدم السقوط» ناظر به ملاک/غرض است: هر فعل، غرض خاص خود را دارد و با فعل دیگر ساقط نمی‌شود؛ زیرا «مع إمكان الاستیفاء» جمع دو غرض معقول است. این بیان، نافی «واجب تعیینی مشروط» نیست؛ چون در «مشروط»، سقوط، ناظر به «وجوب مشروط» است (در ظرف تحقق شرط قهقرای: ترک بدل)، نه سقوط نفس ملاک. پس «بقای ملاک» با «اشتراط وجوب» به خوبی جمع

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] - محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 1، 261.

[2] - همان، 261-262.

[3] - همان، 262.

[4] - نقد روشی و رفع دور: اگر «سنخ من الوجوب» صرفاً با آثارِ سه‌گانه تعریف شود - «عدم جواز ترك إلا على الآخر، ترتب ثواب بر فعل واحد، عقاب واحد بر ترك المجموع» - محذور تعریف به لازم و دور خفی پیش می‌آید: «واجب تخییری همان است که آثار تخییر را دارد.» راه درست، ارجاع «سنخ» به «نحوه جعل» است: جعل واحد بدلی که مفادش «لا بد من أحدهما» و مدلولش «وجوب تعیینی هر طرف، مشروط به ترك بدل» است؛ در این چارچوب، آثار یادشده معلول نحوه جعل‌اند، نه معرف استقلال ماهیت حکم.

[5] - محمد الروحانی، منتقى الأصول (قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413)، ج 2، 483.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم. کفایة الأصول. ۳ ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.

- الروحانی، محمد. منتقى الأصول. ۷ ج. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، 1413.